

سیمای انسان در اشعار مولانا کتابی است درباره اندیشه‌های بلند و والای عرفانی مولوی که با دردمندی، دینداری و هنرمندی درآمیخته است. نگارنده اثر بر آن است تا پیوند خدا و انسان را در دو اثر بزرگ مولانا جستجو کند و اسباب و علل کمال و نقص انسان را برشمارد. در نوشتار حاضر به تکرار از شور شیدایی سخن رفته است و این از آن رو است که عشق و شیدایی این مولانا است و هر چه و هر جا سخن می‌گوید، بوی عشق می‌پراکند و این آیین بر دل و جان ما نیز سخت اثر گذاشته است. گفتنی است رسم الخط ابیات کتاب بر اساس مثنوی نیکلسون و غزلیات شمس استادفروزانفر تهیه شده و کمی با رسم الخط امروزی تفاوت دارد. این کتاب در ۳ بخش تدوین شده است: بخش اول که خود شامل دو فصل است به تحلیل «انسان، مثنوی، مولانا» و «انسان در نظر مولانا» می‌پردازد. بخش دوم نیز دو فصل است. در فصل نخست، «آفات و موانع معرفتی کمال» و در فصل دوم «آفات و موانع غیر معرفتی کمال» مورد بحث قرار می‌گیرد. فصل‌های بخش سوم به «عوامل معرفتی کمال» و «عوامل غیر معرفتی کمال» اختصاص دارد. در پایان هر بخش پی‌نوشت‌ها درج شده است. تکیه بر حواس ظاهری، عقل جزوی، پیروی از نفس و دل بستن به جاذبه‌های آن، همنشینی با ناراستان، دست‌یابی به حواس باطنی، عقل کل و عقل کلی، طلب، صبر در برابر

جاذبه‌های دنیا، پیروی از پیر، تعریف عشق و ترک هستی و فنای صفات بشری در حق، از جمله مضمون‌های مورد بحث کتاب است. مؤلف در بخش نخستین کتاب ابتدا مطالبی درباره مثنوی و جایگاه آن در ادب و عرفان پارسی ارائه داده و آن را داستان سفر انسان به سوی «حج رب البیت» نامیده است. او معتقد است که این کتاب شریف - مثنوی - گرچه بر زبان بشری به نام جلال‌الدین محمد رومی بلخی جاری گشته است، اما در حقیقت ترجمانی است از قرآن کریم که از چشمه جوشان فیض الهی تراوش یافته و به همین علت همانند قرآن کریم که ریسمانی الهی است تا زمینیان را به آسمان متصل کند، زمین و زمینیان را به آسمان پیوند می‌زند و این شاید مهم‌ترین خصیصه مثنوی است که این کتاب بی‌همال را از شمار دیگر کتاب‌های بشری ممتاز می‌سازد و آن را بر بام بلند آسمانها جای می‌دهد. نگارنده پس از آن به جایگاه و مقام انسان از دیدگاه مولانا اشاره کرده، می‌گوید: به نظر مولانا آنچه که بیش از هر چیز برای آدمی اهمیت دارد و جان همه علوم است این است که بدانند خود کیست و ناآگاهی به این موضوع ژرف و مهم او را در زمره ستمکاران و جاهلان قرار می‌دهد.

صد هزاران فصل داند از علوم

جان خود را می‌ندانند آن ظلم

داند او خاصیت هر جوهری

در بیان جوهر خود چون خری

دفتر ۳/۲۶۴۸ و ۲۶۴۹

در جایی دیگر به مراتب خودشناسی و سیر کمالی

وجود انسان اشاره شده و راه‌های رسیدن به رشد و تعالی

با استناد به ابیات مثنوی بیان می‌گردد. در سطرهای بعدی، مؤلف، مراتب روح و وحی و تفاوت عقل‌ها را برمی‌شمارد و دریافت‌های شهودی عارفان را شرح می‌دهد. پذیرش اختیار در نظر مولانا و شرح مبسوطی که نگارنده در این باب ارائه داده از دیگر مطالب کتاب است. در این بخش از کتاب آمده است: «باری جلال‌الدین رومی می‌گوید تا نشان دهد آدمی مختار است و هرکس جبر را سپر زشتی و انحراف خود کند به شیطان نزدیک شده که نخست این توجیه از جانب او صورت گرفت، آنگاه که گفت: «رب بما اغویتنی». سپس بر این مهم تاکید می‌ورزد که منظور از مختار بودن انسان تفویض همه امور بدو نیست، چنانچه برخی از متکلمان چنین پنداشته‌اند، در نظر او اراده خداوند از جهان تبعید نشده است! انسان را نیز به خود و انهداده‌اند، بلکه اختیار آدمی مخلوق اختیار الهی است و در طول اختیار خداوند قرار می‌گیرد».

اختیارش اختیار ما کند

امر شد بر اختیاری مستند

اختیارش اختیارت هست کرد

اختیارش چون سواری زیر گرد

دفتر ۵/۳۰۸۸ و ۳۰۸۷

نویسنده پس از بیان مسئله جبر و اختیار از نگاه

مولانا به اصلی‌ترین و ریشه‌دارترین موضوع هستی و

متعالی‌ترین مسووبت الهی یعنی «عشق» اشاره

می‌نماید و مهم‌ترین ویژگی عاشقان را در نظر مولانا

این گونه شرح می‌دهد: مهم‌ترین ویژگی عاشقان در

نظر این بزرگ آن است که آنان را با وجود، کاری نیست،

بلکه آنان رو به سوی دیار عدم کرده‌اند، ایشان تجار تی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

زهرا دامیار

سیمای انسان در اشعار مولانا

آغاز زنده‌اند که بی‌سرمایه سود می‌بخشد و آن جز فنای از جهان نقش و رنگ نیست. در حقیقت عاشق کسی است که از شهر رنگ می‌گریزد و در صحرای عدم خیمه می‌زند؛ صحرایی که در آن نشانی از دیوارهای مثبت نیست؛ خانه‌های خودی خراب گشته و تجمل و زیبایی تعلقات رنگ باخته است. آنجا همه عریان از رنگ و نقشند و جدا از تفرقه و تعدد، آفتاب وحدت همه را احاطه کرده است.

عاشقانرا کار نبود با وجود

عاشقانرا هست بی‌سرمایه سود

بال نی و گرد عالم می‌پرند

دست نی و گوز میدان می‌برند

آن فقیری کوز معنی بوی یافت

دست بریده همی زنبیل یافت

عاشقان اندر عدم خیمه زدند

چون عدم یک رنگ و نفس واحدند

دفتر ۳۰۲۱/۳ تا ۳۰۲۴

و از همینجاست که مولانا با چشمی به جهان می‌نگرد که نه در پس آن فیلسوف و متفکری نشسته است تا جهان را با نظام عقل و برهان تفسیر کند و نه از چشم عالمی می‌نگرد که تجربه حسی را پیش روی نهاده تا با آن معیار، به نقد و نظر بپردازد، بلکه او را وجودی است که حق از مادر عشق آفریده و پرورش داده است و عشقش چنان گداخته که همه وجود چشم و گوش گشته و اینک آن مست می‌زاده، خاک در دیده حس زده است و عقل را بدرود گفته و در سرزمین حیرت مقام جسته است و عشق را کیش خود ساخته و گولی را بر زیرکی مقدم داشته، زیرا که عقل جزوی مایه بدنایمی

عقل است و معکوس بین و منکر عشق، هر چند چنین می‌نماید که صاحب سر است.

عقل کاذب هست خود معکوس بین

زندگی را مرگ بیند ای غبین

ای خدا بنمای تو هر چیز را

آنچنانکه هست در خدعه سرا

دفتر ۱۷۶۴/۵ و ۱۷۶۵

لذا و اجزای عقل را به عشق جمع می‌کند و جهان را

از پشت عینک عاشقان می‌نگرد.

عقل تو قسمت شده بر صد مهم

بر هزاران آرزو و طم و رم

جمع باید کرد اجزا را بعشق

تاشوی خوش چون سمرقند و دمشق

دفتر ۳۲۸۸/۴ و ۳۲۸۹

در مباحث بخش دوم عوامل مؤثر در سیر کمالی

انسان و آفات و موانع بازدارنده او در رسیدن به کمال

بیان می‌شود و خواهیم دید که مولانا این عارف

نازک‌اندیش چه راهی را برای شستشوی مستمر دل و

جان در بحر عشق ارائه می‌کند و چگونه آدمی را به

قله‌های مقام خلیفه الهی می‌رساند و پرواز را در آسمان

فنا بدو می‌آموزد.

در عشق زنده باید، کز مرده هیچ ناید

دانی که کیست زنده؟ آنکوز عشق زاید

غزلیات شمس ۸۴۳

تکیه بر حواس پنجگانه ظاهری که مولانا از آنها به

نامهای حس ابدان، حس خفاش، حس ظاهر و حس

تن یاد می‌کند و نیز نگاهی به آفات معرفتی کمال

انسان از مباحث آغازین این بخش از کتاب است که

اهم موضوعات آن بدین قرار است:

۱- حواس تنها سطح خارجی پدیده‌ها را

درمی‌یابند و از دریافت باطن موجودات ناتوانند.

۲- حواس ظاهری تنها بخش کوچکی از حقیقت را

نشان می‌دهند.

۳- اگر حواس را ابزارهایی بدانیم که گزارش‌ها و

خبرهایی را از موجودات خارجی به ذهن ما منتقل

می‌کنند، در این انتقال معلومات به هر دلیلی که باشد

خواه به دلیل ارتباط با واسطه و غیرمستقیم یا پدیده‌ها و

خواه به دلیل ضعف و ناتوانی حواس در ادراک واقعیت‌ها،

همواره معلوماتی که به ذهن ما منتقل می‌شود حامل

درصدی از شبهات و خطاهاست.

۴- حواس ظاهری روبه سوی مغرب جهل و

تاریکی دارد و پشت به سوی مشرق معرفت و الهام.

۵- توجه و تکیه بر حواس به منزله دور شدن از

دریافتهای شهودی و الهامات غیبی است.

۶- جهان محسوسات در مقایسه با جهان عظیم

غیر حسی بسیار کوچک و محدود است، همچنین

حواس و اندام‌های حسی انسان نیز در برابر جهان

شگفت‌انگیز روح او، زندانی بیش نیست.

۷- حواس ظاهری آنقدر ضعیف و ناتوان است که با

پیدایش امیال و غرایز نفسانی درصد واقع‌نمایی آن تا

صفر تنزل می‌یابد و در برابر دیدن حقایق کور و کر

می‌ماند. و مواردی دیگر از این دست. پس از آن وهم و

خیال و ناتوانیها و کاستی‌های آنها در نقطه نظر

معرفت‌شناسی و کژنمایی‌های این دو، در راه دریافت

حقایق و تقسیمات آنها از دیدگاه مولانا معرفی می‌شود.

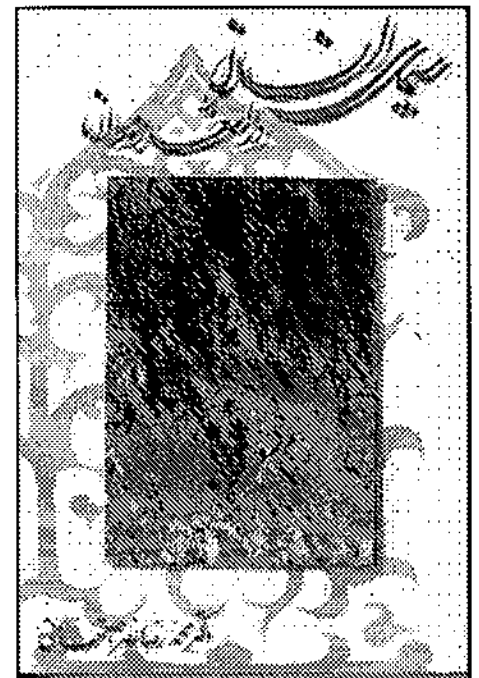
در ضمن مباحث بعدی، عقل جزوی و نظر مولوی در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سیمای انسان در اشعار مولانا

محمد رضا نصر اصفهانی

نشر هشت بهشت، چاپ اول: ۱۳۷۷



خصوص مراتبی از عقل نظری که از دیدن حقایق جهان‌های فراحسی ناتوان است مطرح شده و تعابیر مولانا از جلوه‌های متفاوت عقل فراهم آمده است. از جمله مهمترین ناتوانی‌های عقل جزوی که جلال‌الدین رومی در جای جای مثنوی خویش به تکرار از آن یاد کرده است، کوتاهی دست عقل از دامن معارف غیبی و اسرار اولیاء و خاصان حق بویژه عدم درک عشق است. چراکه عقل همواره در پی تجزیه و تحلیل است و عشق را با تجزیه و تحلیل کاری نیست که شرط عمده دریافت آن فانی شدن و از خود برخواستن است.

عقل جزوی عشق را منکر بود

گر چه بنماید که صاحب سر بود

زیرک و داناست اما نیست نیست

تا فرشته لاتشد اهریمنیست

دفتر ۱/۱۹۸۲ و ۱۹۸۳

تقلید و مطالبی در بیان زشتی و کراهت آن به نقل از مولانا، توقف در اسباب و وسائط و تاکید مولانا بر اینکه سهم عظیمی از گمراهی بشر و راه نیافتن او به حقیقت بردوش توقف در اسباب و علل است، نیز علم و معرفت غیرشهودی و محصور ماندن آدمی در دانش‌های زمینی و حسی و رها کردن معرفت‌های شهودی و غیبی که از نظر مولوی حجاب حقیقت است از دیگر مطالب بخش دوم کتاب به شمار می‌رود. افزون بر آن سخنان مولانا در خصوص مادیگری اخلاقی و چگونگی ممانعت آن از دریافت حقایق و دل بستن به دنیا و مال و ثروت در لایه لا و جا به جای مباحث کتاب به چشم می‌خورد. در

تعابیر مولانا نعمت‌های این جهانی از هر نوعی که باشد از دور چون دریای آبی خوش و خرم است، ولی چون کسی بدان نزدیک شود، سرابی پوچ و کاذب را می‌ماند که مدتی انسان را به خیالی قانع و راضی ساخته است. همچنان جمله نعیم این جهان

بس خوشست از دور پیش از امتحان

می‌نماید در نظر از دور آب

چون روی نزدیک باشد آن سراب

دفتر ۶/۳۱۶ و ۳۱۷

تکبر و خودبینی، پیروی از نفس و دل بستن به جاذبه‌های آن، شهوت، حسد، خشم، آرزو، نام و شهرت، جاه، دل‌بستگی به تن و مظاهر آن، هم‌نشینی یا ناراستان، دوری از حق و عشق او، فقدان رهبر و دیگر عوامل، از آفات و موانع غیر معرفتی کمال محسوب شده و تعابیر مولانا در باب هر یک به تفصیل آمده است.

در بخش پایانی کتاب عوامل معرفتی کمال از جمله گشودن بندهای حواس، دست یابی به حواس باطنی، برخورداری از جلوه‌های عقل کلی، عقل کل و عقل کلی، عقل مجرد و تزکیه و تهذیب تحلیل و ارزیابی شده است. افزون بر این عوامل غیر معرفتی کمال چون: طلب، صبر در برابر جاذبه‌های دنیا، صبر و سخت‌کوشی، آثار صبر، پیروی از پیر، برخورداری از جذبات عنایت حق و عشق و شرح و تبیین هر یک، موضوعات این بخش از کتاب را تشکیل می‌دهند.

به طور کلی مولانا جلال‌الدین رومی از زمره بزرگترین فرزانه‌گانی است که با تلقی و استنباطی که از

انسان، اسلام و اندیشه‌های الهی دارد، دردمندان و سوخته‌دل بر سر پی افکند نظامی است جامع و مانع که به اعتقاد او بیانگر بنیادهای ارکان رفیع و منبع اسلام و کشف اسرار وصول و یقین است. لذا می‌کوشد تا چهره جان را از هر چه بیگانه و ناآشناست دور دارد و از هر چه زشتی و نابسامانی و کژواری است بپیراید. و به همین دلیل است که انسان در چشم مولوی موجودی است دارای کمالات بی‌نهایت که با داشتن گوه‌ری به نام اختیار، شایسته مقام کزما گردیده است. از نظر او برای انسان ماهیتی و حدی خاص که بیانگر مرزهای وجودی او باشد نمی‌توان تعیین کرد. و به طور کلی انسانی که مولانا معرفی می‌کند حاصل ودیعه الهی بس ارجمند و گرانبهایی است، موهبتی الهی که همه آفرینش طفیلی هستی آن است. همان چیزی که انگیزه آفرینش را تبیین می‌کند و بودن را معنی می‌بخشد و عاقبت بالی می‌شود تا آدمی بدان پرواز کند و به یک دم به آسمان هفتم پای نهد و این موهبت تنها عشق است و بس.

عشق است بر آسمان پریدن

صد پرده به هر نفس دریدن

اول نفس از نفس گسستن

اول قدم از قدم پریدن

نادیده گرفتن این جهان را

مردیده خویش را بدیدن

(گزیده غزلیات شمس، محمدرضا شفیعی کدکنی،

ص ۳۱۳)

